

تندیس کوروش بزرگ در پارک المپیک سیدنی. سالانه بیش از یک میلیون نفر از این تندیس دیدن می‌کنند.



تبار کوروش از جانب پدرش به پارس‌ها می‌رسد که برای چند نسل بر انشان، در جنوب غربی ایران، حکومت کرده بودند. کوروش درباره خاندانش بر سفالینه استوانه شکلی محل حکومت آن‌ها را نقش کرده است. بنیادگذار سلسله هخامنشی، شاه هخامنش انشان بوده که در حدود ۷۰۰ می‌زیسته است. پس از مرگ او، تسپس انشان به حکومت رسید. تسپس نیز پس از مرگش توسط دو نفر از پسرانش کوروش اول انشان و آریارمنس فارس در پادشاهی دنبال شد. سپس، پسران هر کدام، به ترتیب کمبوجیه اول انشان و آرسامس فارس، بعد از آن‌ها حکومت کردند. کمبوجیه اول با شاهدخت ماندانا دختر آزدهاک پادشاه قبیله ماد و دختر شاه آرینیس لیدیه، ازدواج کرد و کوروش بزرگ نتیجه این ازدواج بود.

تاریخ نویسان باستانی از قبیل هرودوت، گزنفون، و کتزیاس درباره چگونگی زایش کوروش اتفاق نظر ندارند. اگرچه هر یک سرگذشت تولد وی را به شرح خاصی نقل کرده‌اند، اما شرحی که آنها درباره ماجرای زایش کوروش ارائه داده‌اند، بیشتر شبیه افسانه می‌باشد. تاریخ نویسان نامدار زمان ما همچون ویل دورانت و پرسی سایکس، و حسن پیرنیا شرح چگونگی زایش کوروش را از هرودوت برگرفته‌اند. بنا به نوشته هرودوت، آژدهاک شبی خواب دید که از دخترش آنقدر آب خارج شد که همدان و کشور ماد] و تمام سرزمین آسیا را غرق کرد. آژدهاک تعبیر خواب خویش را از مغ‌ها پرسش کرد. آنها گفتند از او فرزندی پدید خواهد آمد که بر ماد غلبه خواهد کرد. این موضوع سبب شد که آژدهاک تصمیم بگیرد دخترش را به بزرگان ماد ندهد، زیرا می‌ترسید که دامادش مدعی خطرناکی برای تخت و تاج او بشود. بنابر این آژدهاک دختر خود را به کمبوجیه اول به زناشویی داد.

ماندانا پس از ازدواج با کمبوجیه باردار شد و شاه این بار خواب دید که از شکم دخترش تاکی روید که شاخ و برگ‌های آن تمام آسیا را پوشانید. پادشاه ماد، این بار هم از مغ‌ها تعبیر خوابش را خواست و آنها اظهار داشتند، تعبیر خوابش آن است که از دخترش ماندان فرزندی بوجود خواهد آمد که بر آسیا چیره خواهد شد. آژدهاک بمراتب بیش از خواب اولش به هراس افتاد و از این رو دخترش را به حضور طلبید. دخترش به همدان نزد وی آمد. پادشاه ماد بر اساس خوابهایی که دیده بود از فرزند دخترش سخت وحشت داشت، پس زاده دخترش را به یکی از بستگانش هارپاگ، که در ضمن وزیر و سپهسالار او نیز بود، سپرد و دستور داد که کوروش را نابود کند. هارپاگ طفل را به خانه آورد و ماجرا را با همسرش در میان گذاشت. در پاسخ به پرسش همسرش راجع به سرنوشت کوروش، هارپاگ پاسخ داد وی دست به چنین جنایتی نخواهد آلود، چون یکم کودک با او خوشایند است. دوم چون شاه فرزندان زیاد ندارد دخترش ممکن است جانشین او گردد، در این صورت معلوم است شهبانو با کشته شدن فرزندش مدارا نخواهد کرد. پس کوروش را به یکی از چوپان‌های شاه به نام میتراوات (مهرداد) داد و از او خواست که وی را به دستور شاه به کوهی در میان جنگل رها کند تا طعمه دان گردد. چوپان کودک را به خانه برد. وقتی همسر چوپان به نام سپاکو از موضوع با خبر شد، با ناله و زاری به شوهرش اصرار ورزید که از کشتن کودک خودداری کند و بجای او، فرزند خود را که تازه زاییده و مرده دنیا آمده بود، در جنگل رها سازد. میتراوات شهامت این کار را نداشت، ولی در پایان نظر همسرش را پذیرفت. پس جسد مرده فرزندش را به ماموران هارپاگ سپرد و خود سرپرستی کوروش را به گردن گرفت. روزی کوروش که به پسر چوپان معروف بود، با گروهی از فرزندان امیرزادگان بازی می‌کرد. آنها قرار گذاشتند یک نفر را از میان خود به نام شاه تعیین کنند و کوروش را برای این کار برگزیدند. کوروش همبازیهای خود را به دسته‌های مختلف بخش کرد و برای هر یک وظیفه‌ای تعیین نمود و دستور داد پسر آرتم بارس را که از شاهزادگان و سالاران درجه اول پادشاه بود و

از وی فرمانبرداری نکرده بود تنبیه کنند. پس از پایان ماجرای، فرزند آرتم بارس به پدر شکایت برد که پسر یک چوپان دستور داده است وی را تنبیه کنند. پدرش او را نزد آژدهاک برد و دادخواهی کرد که فرزند یک چوپان پسر او را تنبیه و بدنش را مضروب کرده است. شاه چوپان و کوروش را احضار کرد و از کوروش سوال کرد: "تو چگونه جرأت کردی با فرزند کسی که بعد از من دارای بزرگترین مقام کشوری است، چنین کنی؟" کوروش پاسخ داد: "در این باره حق با من است، زیرا همه آن‌ها مرا به پادشاهی برگزیده بودند و چون او از من فرمانبرداری نکرد، من دستور تنبیه او را دادم، حال اگر شایسته مجازات می‌باشم، اختیار با توست."

آژدهاک از دلآوری کوروش و شباهت وی با خودش به اندیشه افتاد. در ضمن بیاد آورد، مدت زمانی که از رویداد رها کردن طفل دخترش به کوه می‌گذرد با سن این کودک برابری می‌کند. بنابراین آرتم بارس را قانع کرد که در این باره دستور لازم را صادر خواهد کرد و او را مرخص کرد. سپس از چوپان درباره هویت طفل مذکور پرسشهایی به عمل آورد. چوپان پاسخ داد: "این طفل فرزند من است و مادرش نیز زنده است." اما شاه نتوانست گفته چوپان را قبول کند و دستور داد زیر شکنجه واقعیت امر را از وی جویا شوند.

چوپان در زیر شکنجه وادار به اعتراف شد و حقیقت امر را برای آژدهاک آشکار کرد و با زاری از او بخشش خواست. سپس آژدهاک دستور به احضار هارپاگ داد و چون او چوپان را در حضور پادشاه دید، موضوع را حدس زد و در برابر پرسش آژدهاک که از او پرسید: "با طفل دخترم چه کردی و چگونه او را کشتی؟" پاسخ داد: "پس از آن که طفل را به خانه بردم، تصمیم گرفتم کاری کنم که هم دستور تو را اجرا کرده باشم و هم مرتکب قتل فرزند دخترت نشده باشم." کوروش در دربار کمبوجیه اول خو و اخلاق والای انسانی پارس‌ها و فنون جنگی و نظام پیشرفته آن‌ها را آموخت و با آموزش‌های سختی که سربازان پارس فرامی‌گرفتند پرورش یافت.

هارپاگ بزرگان ماد را که از نخوت و شدت عمل شاهنشاه ناراضی بودند بر ضد آژدهاک شورانید و موفق شد، کوروش را وادار کند بر ضد پادشاه ماد لشکرکشی کند و او را شکست بدهد. با شکست کشور ماد بوسیله پارس که کشور دست نشانده و تابع آن بود، پادشاهی ۳۵ ساله آژدهاک پادشاه ماد به انتها رسید، اما کوروش به آژدهاک آسیبی وارد نیاورد و او از را نزد خود نگه داشت. کوروش به این شیوه در ۵۴۶ پادشاهی ماد و ایران را به دست گرفت و خود را پادشاه ایران اعلام نمود. کوروش پس از آنکه ماد و پارس را متحد کرد و خود را شاه ماد و پارس نامید، در حالیکه بابل به او خیانت کرده بود، خردمندانه از کرزوس، شاه لیدی خواست تا حکومت او را به رسمیت بشناسد و در عوض کوروش نیز سلطنت او را بر لیدی قبول نماید. اما کرزوس در کمال کم خردی به جای قبول این پیشنهاد به فکر گسترش مرزهای کشور خود افتاد و به این خاطر با شتاب

سپاهیان را از رود هالسی (قزل ایرماق امروزی در کشور ترکیه) که مرز کشوری وی و ماد بود گذراند و کوروش هم با دیدن این حرکت خصمانه، از همدان به سوی لیدی حرکت کرد و دژ سارد که آن را تسخیر ناپذیر می‌پنداشتند، با صعود تعدادی از سربازان ایرانی از دیواره‌های آن سقوط کرد و کروزوس، شاه لیدی به اسارت ایرانیان درآمد و کوروش مرز کشور خود را به دریای روم و همسایگی یونانیان رسانید. نکته قابل توجه رفتار کوروش پس از شکست کروزوس است. کوروش، شاه شکست خورده لیدی] را نکشت و تحقیر نمود، بلکه تا پایان عمر تحت حمایت کوروش زندگی کرد و مردم سارد علی‌رغم آن که حدود سه ماه لشکریان کوروش را در شرایط جنگی و در حالت محاصره شهر خود معطل کرده بودند، مشمول عفو شدند. پس از لیدی کوروش نواحی شرقی را یکی پس از دیگری زیر فرمان خود در آورد و به ترتیب گرگان (هیرکانی)، پارت، هریو (هرات)، رنج، مرو، بلخ، زرنگانا (سیستان) و سوگود (نواحی بین آمودریا و سیردریا) و تگوش (شمال غربی هند) را مطیع خود کرد. هدف اصلی کوروش از لشکر کشی به شرق تأمین امنیت و تحکیم موقعیت بود و گرنه در سمت شرق ایران آن روزگار حکومتی که بتواند با کوروش به معارض پردازد وجود نداشت. کوروش با زیر فرمان آوردن نواحی شرق ایران، وسعت سرزمین‌های تحت تابعیت خود را دو برابر کرد. حال دیگر پادشاه بابل از خیانت خود به کوروش و عهد شکنی در حق وی که در اوائل پیروزی او بر ماد انجام داده بود واقعاً پشیمان شده بود. البته ناگفته نماند که یکی از دلایل اصلی ترس « نابونید» پادشاه بابل، همانا شهرت کوروش به داشتن سجایای اخلاقی و محبوبیت او در نزد مردم بابل از یک سو و نیز پیش بینی‌های پیامبران بنی اسرائیل درباره آزادی قوم یهود به دست کوروش از سوی دیگر بود.